# صدای پای آب

## جلوه‌های سوررئالیستی


## چکیده

نویسنده در این مقاله، پس از تعریف و تشریح مکتب سوررئالیسم (فرا واقع‌گرایی)، به شرح حال سهراب سپهری و گرایش وی به این مکتب پرداخته و سپس مجموعه شعر «صدای پای آب» او را بررسی کرده است. در این‌جا بخش اخیر از نظرتان می‌گذرد.



## کلیدواژه‌ها

سوررئالیسم، سهرابِ سپهری، عرفان اسلامی، اندیشه‌ی هندی، تفکر ژاپنی.

کاظم نامدار
دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی
و دبیر زبان و ادبیات فارسی جویبار


«صدای پای آب» پنجمین مجموعه از دفترهای هشت‌گانه‌ی شعر سهراب سپهری (۱۳۰۷- ۱۳۵۹ ش) است که شاعر آن را در تابستان ۱۳۴۳ در قریه‌ی چنار کاشان سرود و در آبان ۱۳۴۴ در فصل‌نامه‌ی آرش منتشر کرد(**اتاق آبی، ۱۳۸۲: ۱۲۷**). آن را به همراه منظومه‌ی «مسافر» و دفتر «حجم سبز» می‌توان اوج شکوفایی شاعرانه‌ی سپهری و زبان و دید مستقل او دانست. جایگاهی که سپهری در شعر روزگار ما یافته و چهره‌ی یگانه‌ای که در ادبیات امروز از او نمایان شده و توجه شعردوستان در سال‌های اخیر به شعر او، به سبب همین شعرهای اوست(**سیاه‌پوش، ۱۳۸۳: ۲۴**). انگیزه‌ی شاعر از سرودن آن، مرگ پدر و تسلّی خود و مادر است(**عابدی، ۱۳۷۹: ۱۸۶**)، چنان‌که می‌گوید:

*ـ پدرم پشت دوبار آمدن چلچله‌ها، پشت دو برف*
*پدرم پشت دو خوابیدن در مهتابی،*
*پدرم پشت زمان‌ها مرده است.*
*پدرم وقتی مرد، آسمان آبی بود،*
*مادرم از خواب پرید، خواهرم زیبا شد.*
*پدرم وقتی مرد، پاسبان‌ها همه شاعر بودند.*(**هشت کتاب، ۲۷۴**)

بنابراین، با نگاهی تازه به مرگ می‌نگرد و نه تنها آن را پایان زندگی نمی‌داند بلکه حیات تازه و نو می‌انگارد:

*ـ و نترسیم از مرگ*
*مرگ پایان کبوتر نیست*
*مرگ مسئول قشنگی پر شاپرک است*(**هشت کتاب: ۲۹۶**)

اگرچه انگیزه‌ی شاعر در سرایش این منظومه، مرگ پدر است اما هرگز به این محدود نمی‌ماند. در این سروده، به روشنی صدای تفکرات شاعر را می‌توان شنید(**سیاه‌پوش، ۱۳۸۳: ۱۲۳**)، که در قسمتی از آن، به وصف حال خود و در قسمتی دیگر، به ترسیم دنیای زیبا و تازه‌ی مورد نظر خویش می‌پردازد و در این راه، از

**سهراب سپهری در «صدای پای آب» نوعی خط سیری عرفانی را که آمیزه‌ای از عرفان ایرانی ـ اسلامی، ژاپنی و هندی است دنبال می‌کند**

تشبیهات و استعارات نو و تصویرهای بدیع، که شعر را به یک تابلوی نقاشی شبیه می‌سازد، کمک می‌گیرد و زبانی خاص و مستقل می‌آفریند.از لحاظ محتوایی نیز شاعر به طرز بیان تازه‌ای دست می‌یابد که در آن تأثیر عرفان اسلامی و هندی و ژاپنی را به روشنی می‌توان دید. در این نگاه تازه، طبیعت جایگاه ویژه‌ای دارد و با سیر و سلوک در آن و ریاضت است که شاعر به مرحله‌ی کشف و شهود می‌رسد(**عابدی، ۱۳۷۹: ۱۸۳**) و جهانی تازه را که بسی با جهان واقع متفاوت است به چشم دل می‌بیند که ما نشانی از آن در پیرامون خویش نمی‌یابیم (**همان: ۶۴**) و برای بعضی خوانندگان نامأنوس می‌نماید، اما بر اثر تأمل کم‌کم آشنایی حاصل خواهد شد. برای مثال، کسی که نخستین بار در شعر حافظ «خنده‌ی می»[1] و «خنده‌ی جام»[2] را می‌بیند، شاید از انتساب خنده به می و جام در شگفت شود، اما بعد احساس خواهد کرد که چه لطفی در سخن اوست (**یوسفی، ۱۳۷۳: ۶۰۰-۵۹۹**).شعر سپهری نیز چنین است:

*ـ رفتم از پله‌ی مذهب بالا*
*تا ته کوچه‌ی شک*
*رفتم، رفتم تا زن*
*تا چراغ لذت*
*تا سکوت خواهش*
*تا صدای پر تنهایی* (**هشت کتاب: ۲۷۷**)

نکته‌ی دیگر درباره‌ی «صدای پای آب»، آن که شاید در این شعر، ما نگاه یا پیام اجتماعی از آن‌گونه که در آثار شاعران و نویسندگان معاصر جلوه‌گر است و بسیاری از منتقدان بدان عنایت دارند، نبینیم. درست همان چیزی که باعث تاختن کسانی چون رضا براهنی به شاعر عرفان پیشه‌ی کاشان گردید(**براهنی، ۱۳۷۱: ۲۹۲-۲۸۳**). اما باید گفت که او نگران انسان و سرنوشت اوست در افقی وسیع‌تر.مولوی نیز با آن‌که در آن زمانه‌ی پرهیاهو و غمناک تاخت و تاز تاتار می‌زیست، در آثار خود اشاره‌ای به این حوادث ندارد، اما شعر او سرشار از اندیشه‌های بلند در جهت تعالی نوع بشر است. در این زمینه حق با «فروغ فرخزاد» است که درباره‌ی سهراب سپهری گفته: «او از شهر و زمان و مردم خاصی صحبت نمی‌کند، او از انسان و زندگی حرف می‌زند و به همین دلیل وسیع است»(**یوسفی، ۱۳۷۳: ۵۶۳**). سپهری از معدود شاعران معاصر است که دستگاه فکری منسجم و خاص خود را دارد(**سیاه‌پوش، ۱۳۸۳: ۱۲۱**). اوج این انسجام و استقلال را در سه اثر «صدای پای آب»، «مسافر» و دفتر شعر «حجم سبز» می‌توان یافت. در این آثار، به‌ویژه در «صدای پای آب» شاعر نوعی خط سیر عرفانی را، که آمیزه‌ای از عرفان ایرانی ـ اسلامی، ژاپنی و هندی است، دنبال می‌کند و به‌طور مشخص، تحت تأثیر عقاید عارف معاصر هند، کریشنا مورتی قرار دارد(**همان: ۱۲۱**).

بارزترین ویژگی‌های این دستگاه فکری عبارت‌اند از توجه ویژه به عناصر طبیعی و نسبت دادن امور غیرعادی به اشیای عادی (خرق عادت) و از این طریق خلق یک جهان تازه و شگفت. هم‌چنین، گام نهادن در فرا واقعیت و کشف و شهود در این عالم و جستن پاسخ پرسش‌های خود در حالتی شبیه به خواب و رؤیا و در نهایت آفریدن مضامینی نو و بدیع که با فهم ساده انگار قابل دریافت نیست (نظیر آن‌چه در شطحیات متصوفه می‌بینیم).همه‌ی این امور، جزو نکاتی است که در

مکتب سوررئالیسم بدان توجه می‌شود.
حلقه‌ی واسط این دو جهان‌بینی، یکی برخاسته از شرق و دیگری از غرب، یونگ و فلسفه‌ی اوست که تحت تأثیر فلسفه و عرفان در هند قرار دارد؛ بنابراین طبیعی است که هماهنگی نسبی بین اندیشه‌های سپهری و مکتب سوررئالیسم برقرار باشد **(همان: ۱۴۸)**. در این بخش برخی از جلوه‌های سوررئالیستی منظومه‌ی بلند عرفانی «صدای پای آب» را بررسی می‌کنیم. بارزترین جلوه‌ی شاعری سروده‌ی «صدای پای آب»، کاربرد استعارات و تشبیهات نو و غریب و سمبل‌های ناآشناست و این نکته بلافاصله بعد از معرفی آغازین شاعر از حال خود شروع می‌شود. این نکته‌ی تازه، تصویرهای بدیعی را به وجود می‌آورند که برای خواننده در وهله‌ی اول نامأنوس است و برای دریافت آن‌ها به تأمل و دقت بیش‌تری نیاز دارد:

*ـ من مسلمانم*
*قبله‌ام یک گل سرخ*
*جانمازم چشمه، مهرم نور*
*دشت سجاده‌ی من*
*من وضو با تپش پنجره‌ها می‌گیرم*
*در نمازم جریان دارد ماه، جریان دارد طیف*
*سنگ از پشت نمازم پیداست*
*همه ذرات نمازم متبلور شده است*
*من نمازم را وقتی می‌خوانم*
*که اذانش را باد گفته باشد سر گلدسته‌ی سرو*
*من نمازم را پی تکبیرةالاحرام علف می‌خوانم*
*پی قد قامت موج»*[۳] **(هشت کتاب: ۲۷۲-۲۷۳)**

این تصاویر، در یک محور عمودی در خدمت تفکر عارفانه‌ی شاعر قرار می‌گیرد و او را در جست‌وجوی حقیقت و عبور از مرز عالم ماده و رسیدن به اوج همراهی می‌کنند. برای مثال، شاعر به منظور بیان این اندیشه‌ی بلند عرفانی که «همه‌ی هستی جلوه‌گاه حق است» می‌سراید:

*ـ و خدایی که در این نزدیکی است*
*لای این شب‌بوها، پای آن کاج بلند*
*روی آگاهی آب، روی قانون گیاه* **(هشت کتاب: ۲۷۲)**

و براساس همین اندیشه، همه‌ی هستی، پرستشگاه اوست:

*ـ کعبه‌ام بر لب آب،*
*کعبه‌ام زیر اقاقی‌هاست*
*کعبه‌ام مثل نسیم، می‌رود باغ به باغ، شهر به شهر*
*حجرالاسود من، روشنی باغچه است»*[۴] **(هشت کتاب، ص ۲۷۳)**

اگر از قسمت دوم معرفی واقع‌گرایانه بگذریم (که این هم، با چاشنی تصویرها توأم است و با مصراع‌های: اهل کاشانم/ پیشه‌ام نقاشی است ... آغاز می‌شود و به معرفی پدرش: پدرم نقاشی می‌کرد / تار هم می‌ساخت، تار هم می‌زد/ خط خوبی هم داشت ـ هشت کتاب، ص ۳۷۲ و ۵۷۲ خاتمه می‌یابد)، به مصراع‌هایی می‌رسیم که از گره‌خوردگی عاطفه‌ی شاعر با ذات اشیا و طبیعت پیرامون او به وجود آمده‌اند. در این حال، او هم صدا با طبیعت به درون اشیا راه می‌جوید و چیزهایی می‌بیند که برای هر کسی قابل دیدن نیست:

**سپهری از معدود شاعران معاصر است که دستگاه فکری منسجم و خاص خود را دارد. بارزترین ویژگی‌های این دستگاه فکری عبارت‌اند از توجه ویژه به عناصر طبیعی، نسبت دادن امور غیرعادی به اشیای عادی و از این طریق خلق یک جهان تازه و شگفت**

*ـ چیزها دیدم در روی زمین:*
*کودکی دیدم، ماه را بو می‌کرد*
*قفسی بی در دیدم که در آن، روشنی پرپر می‌زد*
*نردبانی که از آن، عشق می‌رفت به بام ملکوت*
*من زنی دیدم نور در هاون می‌کوبید* **(هشت کتاب: ۲۷۷)**

البته همه‌ی دیده‌های شاعر، چون مصراع‌های بالا، از جنس زیبایی و خوشی نیست، بلکه گاه روی دیگر سکه‌ی زندگی انسان‌ها را نشان می‌دهد:

*ـ قاطری دیدم بارش «انشا»*

**این، همان حدّ غایی عرفان است که با پیوستن به حقیقت، پاسخ پرسش‌های خود را در ورای طبیعت و ماده بیابند و سوررئالیسم نیز از نفی ماده‌گرایی و عقل‌مداری به دنبال آن است**

*اشتری دیدم بارش سبد خالی پند و امثال*
*عارفی دیدم بارش «تنها یاهو»*
*من قطاری دیدم، فقه می‌برد و چه سنگین می‌رفت*
*من قطاری دیدم که سیاست می‌برد (و چه خالی می‌رفت)*
*و هواپیمایی که در آن اوج هزاران پایی*
*خاک از شیشه‌ی آن پیدا بود*
(هشت کتاب: ۸۷۲-۹۷۲)

شاعر هم چنان در آفاق و انفس سیر می‌کند و مظاهر حیات مادی را می‌کاود و به مدد تخیل دور پرواز خود، جهانی را می‌یابد که از نوع شناخته‌ی ما نیست. بنابراین، می‌گوید:

*ـ اهل کاشانم، اما*
*کاشان شهر من نیست*
*شهر من گم شده است*(هشت کتاب: ۵۸۲-۶۸۲)

تا بدانیم او به مرز جدیدی از عالم حیات دست یافته است که با عادت‌های ما چندان تناسبی ندارد. سپس، با توصیف خانه‌ی خویش در این جهان (شهر)، نشانه‌هایی به ما می‌دهد که شگفتی ما را دو چندان می‌کند:

*ـ من در این خانه به گم‌نامی نمناک علف نزدیکم*
*من صدای نفس باغچه را می‌شنوم*
*و صدای ظلمت را، وقتی از برگی می‌ریزد*
*و صدای سرفه‌ی روشنی از پشت درخت*
*عطسه‌ی آب از هر رخنه‌ی سنگ*
*و صدای صاف باز و بسته شدن پنجره‌ی تنهایی»*(هشت کتاب: ۶۸۲)

در قسمت واپسین شعر، شاعر رسته از چند و چون عالم حیات و راه یافته به فراسوی ذات اشیا، به خوانندگان توصیه می‌کند که آنان نیز در نگاه خود به هستی تجدیدنظر کنند تا به مرزهای جدیدی از جهان آفرینش دست یابند. در این صورت است که همه‌ی موجودات، زیبا جلوه می‌کنند و تعیّن و تبعیض از میان برمی‌خیزد:

*ـ من نمی‌دانم*
*که چرا می‌گویند اسب حیوان نجیبی است، کبوتر زیباست*
*و چرا در قفس هیچ کسی کرکس نیست*
*گل شبدر چه کم از لاله‌ی قرمز دارد؟*
*چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید*
*واژه را باید شست*
*واژه باید خودِ باد، واژه باید خودِ باران باشد*(هشت کتاب: ۱۹۲-۲۹۲)

در نهایت می‌گوید: اگر نتوانیم اسرار هستی را دریابیم، این قدر توانایی داریم که در این حیات مادی به دنبال حقیقت برویم:

*ـ کار ما نیست شناسایی راز گل سرخ*
*کار ما شاید این است*
*که میان گل نیلوفر و قرن*
*پی آواز حقیقت بدویم*
(هشت کتاب: ۸۹۲-۹۹۲)

این، همان حدّ غایی عرفان است که با پیوستن به حقیقت، پاسخ پرسش‌های خود را در ورای طبیعت و ماده بیابند و سوررئالیسم نیز از نفی ماده‌گرایی و عقل‌مداری به دنبال آن است.

## پی‌نوشت

**۱. عکس روی تو چو در آینه‌ی جام افتاد/ عارف از خنده‌ی می در طمع خام افتاد» (دیوان حافظ شیرازی: ۱۴۹)● ۲. خنده‌ی جام می و زلف گره‌گیر نگار/ ای بسا توبه که چون توبه‌ی حافظ بشکست (همان: ۳۹)● ۳. این مصراع‌ها یادآور آیه‌ی «و اِنْ مِنْ شیءٍ الّا یُسبّحُ بِحَمدِه و لکنَّ لاتفقهونَ تسبیحهم» (سوره‌ی ۱۷، آیه‌ی ۴۱)● ۴. یادآور این بیت از خواجه‌ی شیراز: همه‌کس طالب یارند چه هشیار و چه مست / همه‌جا خانه‌ی عشق است چه مسجد و چه کنشت (حافظ شیرازی، دیوان اشعار، ص ۱۱۲)●**

## منابع


**۱. براهنی، رضا. طلا در مس، تهران، ناشر نویسنده، چ ۱، سال ۱۳۷۱، ۳ جلد● ۲. بیگزبی، سی.و.ای، داداوسوررئالیسم، ترجمه‌ی حسن افشار، تهران، نشر مرکز، چ م، سال ۱۳۸۴● ۳. حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد، دیوان اشعار، تصحیح دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران، انتشارات صفی علیشاه، چ ۹، سال ۱۳۷۱● ۴. سپهری، سهراب، اتاق آبی، به کوشش پروانه سپهری، تهران، انتشارات نگاه، چ ۱، سال ۱۳۸۲● ۵. ـــــــــــ، هشت کتاب، تهران، انتشارات طهوری، چ ۳۶، سال ۱۳۸۳● ۶. سیاه‌پوش، حمید، باغ تنهایی (یادنامه‌ی سهراب سپهری)، تهران، انتشارات نگاه، چ ۹، سال ۱۳۸۳● ۷. سید حسینی، رضا، مکتب‌های ادبی، تهران، انتشارات نگاه، چ ۱۲، سال ۱۳۸۴، ۲ جلد● ۸. عابدی، کامیار، از مصاحبت آفتاب (زندگی و شعر سهراب سپهری)، تهران، نشر ثالث و نشر یوشیج، چ ۴، سال ۱۳۷۹● ۹. محمدی، حسن علی، از بهار تا شهریار، تهران، انتشارات ارغنون، چ ۳، سال ۱۳۷۵، ۲ جلد● ۱۰. یاحقی، دکتر محمدجعفر، جویبار لحظه‌ها، تهران، نشر جامی، چ ۲، سال ۱۳۷۹● ۱۱. یوسفی، دکتر غلام‌حسین، چشمه‌ی روشن، تهران، انتشارات علمی، چ ۵، سال ۱۳۷۳●**